



۱	یکی از ابزارهای شناخت برای انسان حس است. آن را شرح دهید.	۱۰
۱	شناخت تجربی چگونه شناختی است. توضیح دهید.	۱۱
۱	قدرت و توانایی عقل چه امکانی را در رابطه با کل هستی به انسان می دهد.	۱۲
۱	نظر تجربه گرایان را با عقل گرایان در مورد معرفت مقایسه نمایید.	۱۳
۱	نظر فیلسوفان مسلمان معاصر در مورد اعتبار ابزارهای شناخت در جهت رسیدن به معرفت را بنویسید.	۱۴
۱	دیدگاه نسبی گرایان را در مورد شناخت و معرفت شناسی بنویسید.	۱۵
۲	نظر داروینیست ها را در مورد حقیقت انسان بیان کنید.	۱۶
۲	دیدگاه حکمت متعالیه را در مورد حقیقت انسان بنویسید.	۱۷
۱/۵	رابطه شهوت و غضب را با عقل از دیدگاه ارسطو بنویسید.	۱۸
۱/۵	از دیدگاه توماس هابز دلیل ابداع قواعد اخلاقی و اموری مانند صداقت ، عدالت و امانتداری چیست.	۱۹

به نام خدا

پاسخ سوالات فلسفه

کوثر شاه حسینی

رتبه ۵۳۰ کنکور انسانی ۹۹

۱. تفکر، واسطه رسیدن انسان از مجهولات به معلومات و از پرسش‌ها به پاسخ‌هاست. با قدرت تفکری که خداوند در وجود ما قرار داده، پاسخ سؤالها را می‌یابیم و امور روزانه خود را سامان می‌دهیم. تا زمانی که انسان با همان سؤال‌های معمولی و روزانه روبه‌روست و به دنبال پاسخ آنهاست، در مرحله اول تفکر قرار دارد که میتوان آن را «تفکر غیرفلسفی» نامید. اما اگر انسانی از این مرحله تفکر عبور کرد و با جدیت و پیوسته به سؤال‌های دسته دوم پرداخت، وارد مرتبه دوم تفکر شده که میتوان آن را «تفکر فلسفی» نامید.

۲. سقراط به سبب تواضع و فروتنی در برابر دانایی و علم و شاید به خاطر هم‌ردیف نشدن با سوفیست‌ها، مایل نبود او را «سوفیست» یا دانشمند بخوانند و از ای‌نرو خود را فیلسوفوس (فیلسوف)، یعنی دوستدار دانش نامید.

۳. کلمه «سفسطه» در زبان عربی از لفظ «سوفیست» گرفته شد، معنای مغالطه‌کاری دارد.

۴. آنان که به اصالت فرد اعتقاد دارند، همواره منافع و مصلحت افراد را بر منافع جامعه مقدم دانسته و در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اقتصادی و نظایر آن، بیشتر به منافع و رشد فرد توجه دارند و در سیاست نیز معتقد به «لیبرالیسم» هستند که تأمین‌کننده آزادی‌های فردی است.

۵. یکی از فواید آموختن منطق توانایی تشخیص مغالطه‌ها و خارج کردن آنها از باورهاست. فلسفه از این توانایی منطقی کمک می‌گیرد تا اندیشه‌های فلسفی درست از تفکرات غلط تشخیص داده شود و راه رسیدن به اعتقادات درست هموار گردد. فیلسوفان میکوشند با کاستن از مغالطه‌ها، فهم درستی از حقایق، چه در عالم هستی و چه در مسائل بنیادی زندگی، ارائه دهند و آن را با گفتار مناسبی که خالی از مغالطه باشد، بیان کنند. آنها همچنین میکوشند نمونه‌هایی از مغالطه‌های فلسفی را جهت عبرت گرفتن دیگران، نشان دهند؛ چرا که برخی افراد گاهی بدون اینکه دقت کنند، در زندگی خود، باوری را که مبنای آن یک مغالطه است، پذیرفته و براساس آن تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.

۶. یکی از اندیشمندان اولیه است. شهرت وی در تاریخ فلسفه به دلیل دو اندیشه اوست. اولی وحدت اضداد است. او عقیده داشت که اموری که با هم ضد هستند، می‌توانند با یکدیگر جمع شوند؛ مثلاً دامنه کوه، هم سربالایی است و هم سرپایینی. درباره یک لیوان که تا نصف آن آب است، هم میتوان گفت نیم لیوان خالی است و هم میتوان گفت نیم آن پر است و این دو جمله تضادی با یکدیگر ندارند. پس وجود این اضداد است که جهان را میسازد و گریزی از ستیز و تضاد نیست. دومین اندیشه مشهور وی تغییر و تحول دائمی جهان است. او میگفت «همه چیز در سیلان و حرکت است.» هیچ چیز ثابتی در این جهان وجود ندارد. دگرگونی، قانون زندگی و قانون کائنات است، بر همه چیز فرمان میراند و نمیتوان از آن گریخت. باید قبول کنیم که «نمیتوان در یک رودخانه دو بار شنا کرد».

۷. آنان معتقد بودند که جهان را نمیتوان شناخت و آنچه را که ما علم و دانش می‌نامیم، تنها ساخته و پرداخته ذهن ماست و تطابقی با واقعیت‌ها ندارد. آنان با کمک اقسام مغالطه‌ها و جدل و فن سخنوری به نشر اندیشه خود می‌پرداختند و بر شیوه زندگی مردم تأثیر می‌گذاشتند. تحت تأثیر چنین اندیشه‌هایی، اخلاق و فضیلت میان مردم کمرنگ شده بود و بسیاری از مردم به دنبال حق جلوه دادن باطل بودند.

۸. به ما بنمایاند که تا چه پایه نادانیم

۹الف) توجه ویژه کانت به شناخت سبب شد که شاخه معرفت‌شناسی فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری در دوره جدید بدان پردازند.

ب) اولاً چیزی وجود ندارد. ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد، برای انسان قابل شناخت نیست و انسان ابزار شناخت آن را ندارد. ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمیتواند آن را به دیگری بیاموزد و منتقل نماید.

۱۰. یکی از ابزارهای شناخت ما حس است. ما به کمک حواس پنج‌گانه با عالم طبیعت آشنا میشویم و بسیاری از موجودات و ویژگی‌های آنها را میشناسیم. گرچه گاهی در شناخت حسی خطا رخ میدهد، اما این شناخت به قدری برای ما معتبر است که بر پایه آن زندگی میکنیم و از اشیای طبیعی بهره می‌بریم و نیازهایمان را برطرف می‌سازیم. یکی از نشانه‌های ارزش و اعتبار شناخت حسی، توانایی حس در شناخت تفاوت‌ها و تمایزهاست.

۱۱. عقل با کمک حواس و تحلیل عقلانی یافته‌های حسی میتواند به بسیاری از اسرار و رموز طبیعت پی ببرد و قوانین طبیعی را بشناسد. این نوع شناخت را که عقل با همکاری حس به دست می‌آورد، «شناخت تجربی» می‌گوییم.

۱۲. به انسان امکان میدهد تا یافته‌هایی سودمند درباره کل هستی، که امکان درک تجربی آن هیچ‌گاه وجود ندارد، به دست بیاورد و این یافته‌های عقلانی را اساس سایر دانش‌ها قرار دهد و پایه‌های زندگی خود را بر آنها استوار سازد.

۱۳. تجربه گرایان، تجربه را اساس کسب معرفت می‌دانستند و معتقد بودند که آن دسته از مفاهیم و گزاره‌ها که تجربه پذیر نیستند و از طریق تجربه نمیتوانند مورد بررسی و ارزیابی قرار بگیرند، بی‌معنا هستند.

عقل گرایان معتقد بودند عقل انسان به‌طور ذاتی معرفت‌هایی دارد که از تجربه به‌دست نیامده‌اند.

۱۴. تأکید میکنند که نمی‌توان انسان را به یک موجود صرفاً زمینی و مادی تقلیل داد و در همان حال برای وی ویژگی‌هایی متعالی و ارزشمند مانند آزادگی، کرامت انسانی، نوع‌دوستی و فضایی از این قبیل قائل شد. آنان همچنین با تفکر و تعمق فکری، دینی را قبول کرده بودند که در کتاب آسمانی به روشنی و وضوح از حقیقتی به نام «روح» سخن گفته و آن را هدیه‌ای الهی و غیرزمینی شمرده است. همچنین، این کتاب آسمانی انسان را موجودی جاویدان، جانشین خدا در زمین و مسجود فرشتگان محسوب کرده که آسمان‌ها و زمین را خداوند برای او آفریده و آماده ساخته است. آنان همچنین یا خود عارف بودند یا عارفانی را میشناختند که با قدم سلوک و پاکی نفس، به مرحله‌ای رسیده بودند که مراتب برتر و مجرد هستی را شهود می‌کردند و میدانستند که چنین شهودی در توان بدن مادی انسان نیست.

۱۵. نسبی‌گرایان بر این باورند که هر فرد متناسب با ویژگی‌های خود، درباره امور به شناختی می‌رسد که با شناخت افراد دیگر متفاوت است. بنابراین شناخت هر کس برای خودش و نسبت به خودش اعتبار دارد.

۱۶. از نظریه داروین درباره پیدایش حیات و تحول تدریجی موجودات زنده و پیدایش انسان از حیوان نتایج فلسفی گرفتند و گفتند که انسان چیزی نیست، جز یک حیوان راست‌قامت؛ با این تفاوت که از سایر حیوانات پیچیده‌تر است و همان‌طور که یک کرم با یک پرنده تفاوت ندارد و هر دو حیوان شمرده میشوند، انسان نیز به جز پیچیدگی بیشتر، تفاوت حقیقی با آنها ندارد.

۱۷. از دیدگاه این مکتب، حقیقت انسان، همان گونه که بسیاری دیگر از فیلسوفان گفته‌اند، حقیقتی دو بعدی است: روح و بدن. اما روح، براساس این مکتب، چیزی ضمیمه شده به بدن نیست، بلکه نتیجه رشد و تکامل خود جسم و بدن است. از نظر ملاصدرا، روح و بدن دو چیز مجزا نیستند که کنار هم قرار گرفته باشند بلکه این‌ها وحدتی حقیقی دارند به گونه‌ای که یکی (روح) باطن دیگری (بدن) است. بنابراین هر اتفاقی در روح بیفتد، در بدن ظاهر می‌شود و هر اتفاقی در بدن رخ دهد، بر روح تأثیر می‌گذارد؛ به‌طور مثال، بدن بیمار، روح را هم کسل و بیمار میکند و بدن شاداب به روح هم شادابی میبخشد. همچنین روح با نشاط، جسم را به فعالیت و کار می‌کشانند و روح افسرده، جسم را زمین‌گیر می‌کند. از نظر حکمت متعالیه روح انسانی آخرین درجه تکاملی است که موجودات زنده میتوانند به آن برسند.

۱۸. اگر عقل که از فضیلت حکمت برخوردار است، حاکم باشد، قوه شهوت «خویشتنداری» پیش می‌گیرد و قوه غضب متصف به «شجاعت» میشود.

۱۹. انسان از زمانی که دریافته نفع او در گرو نفع دیگران است، قواعد اخلاقی را ابداع کرده و مثلاً گفته است: باید با دیگران راستگویی پیشه کرد و باید با دیگران به عدل رفتار نمود. بر این اساس اموری مانند صداقت، عدالت و امانتداری در واقع ارزش حقیقی ندارند و حقیقتاً فضیلت شمرده نمیشوند اما چون برای زندگی اجتماعی ضروری هستند و منفعت افراد در رعایت آنهاست، باید آنها را مراعات کرد.